

دلیل فقر روز افزون مردم ایران

می خواهم در این مقاله ریشه یابی عمیقی درباره روز به روز فقیرتر شدن مردم ایران داشته باشم اما نیاز به این دارم کمی حوصله کنید و به مثال هایی که شاید در نگاه اول بی ربط باشد با نویسنده همراه گردید تا به جوابی منطقی و عقلی برسیم.

مثالم را اینگونه بیان می کنم که فرض کنید قصد دارید با خانواده یا دوستان به مسافرتی بروید.

در این لحظه در نقطه **الف** یعنی همان شهر محل سکونت خود قرار گرفته اید و نقطه **ب** را به عنوان مقصد انتخاب می کنید.

چرا نقطه **ب**؟

مثلا شما در تهران هستید و قصد می کنید به اصفهان بروید.

چرا اصفهان؟

چرا مشهد نه؟

چرا شمال نه؟

چرا ایتالیا نه؟

چرا تایلند نه؟

و چرا خیلی جاهای دیگر نه؟

برای انتخاباتان نسبت به اصفهان حتما دلایلی دارید.

و برای رد کردن بقیه مقصدها هم دلایلی دارید.

به طور مثال می گوئید ماه قبل یا سال قبل مشهد بودیم امسال

برویم یک جای جدید.

بپرسیم چرا ایتالیا نمی روید می گوئید چون ویزای شنگن نداریم.

بپرسیم خب تایلند چرا نمی روید که ویزای شنگن نمی خواهد

می گوئید تایلند برای ما مناسب نیست.

خب بروید مالزی که مشکلات تایلند را هم نداشته باشد مثلا

می گوئید پولش را نداریم.

می گوئیم ترکیه بروید که پول کمتری هم می خواهد می گوئید

می خواهیم سفرمان دو روزه باشد و ترکیه حداقل یک هفته

زمان نیاز است.

خلاصه برای تایید اصفهان دلیل هایی دارید و برای رد کردن بقیه مقصدها هم دلایلی.

خلاصه تصمیم می گیرید با توجه به جمیع شرایط به اصفهان بروید و سفری را در کنار خانواده یا دوستان سپری کنید.

رفتید و برگشتید و از شما می پرسیم چه طور بود؟

گروهی از شما می گویند خیلی عالی بود حتی بهتر از آنچه تصورش را می کردیم.

گروهی می گویند هی بد نبود تقریبا با کمی اختلاف همانی بود که دوست داشتیم.

گروهی هم می گویند آن چیزی نبود که انتظارش را داشتیم.

اگر دقت کنید هر سه گروه واقعیت سفر را با آنچه در ذهنشان تداعی کرده بودند تطبیق دادند در واقع یک مقایسه صورت

گرفت بین تصویری که پیش از سفر بود با حقیقتی که بعد از سفر اتفاق افتاد.

این مقایسه آنها را به نتیجه گیری درباره سفر رساند.

ممکن است همین کیفیت سفری که خانواده اول رفت و گفت خیلی بهتر از آن چیزی بود که در ذهنم بود خانواده دوم تجربه کرده باشد و بگوید خیلی بد بود.

در حالیکه دو سفر یک کیفیت را داشت اما چون تصورات پیش از سفرشان با هم یکسان نبوده نتیجه متفاوت گشته است. من از شما سوالی دارم و اینکه تصورات سفر را از کجا در ذهن خود ساختید؟

از دو حال خارج نیست:

۱. یا خودتان پیشتر تجربه داشته اید و با آن تجربه قبلی تصوراتی در ذهن دارید.

۲. یا دیگران رفتند و برایتان تعریف کردند حالا نه اینکه مستقیماً به شما بگویند بلکه ممکن است عکس و فیلمش را در سایت هایی دیده و یا خوانده باشید.

پس مقایسه ای بین واقعیت بود با تصویری که از دو مجرای تجربی خودتان یا دیگران، شما را به نتیجه رسانده است.

مقایسه اقتصاد با سفر

مردم در اقتصاد هم همینگونه اند.

ابتدا در نقطه ای ایستاده اند و تصمیم می گیرند زمانشان یا پولشان را در راهی خرج کنند.

پیشنهادهایی به آنها ارائه می شود.

تجارت که آراد برنندینگ مردم را به آن دعوت می کند دورترین پیشنهاد به ذهن مردم است و شما جای دیگری جز اینجا چنین دعوتی را نمی بینید.

پس فعلا در این پیشنهاد تجارت را در نظر نمی گیریم.

پیشنهادهایی که به مردم ارائه می شود چیست؟

فرض کنید جوان هستید و تازه می خواهید شروع به کار کنید و پیشنهاداتی جلوی روی شما قرار می گیرد.

و یا فردی هستید که پولی دارید و می خواهید آن را در مسیری به جریان بیندازید و در این حالت هم پیشنهادهایی می شنوید.

همانگونه که در سفر پیشنهادات را بررسی می کنید که کجا بروید و کجا نروید اینجا هم همین تحلیل را در ذهنتان انجام داده و بین گزینه ها انتخاب می کنید.

موضوع دردناک اینجاست که مانند سفر نیست که پیشتر رفته باشید و بدانید آنجا چه خبر است. روز اول هیچ مقصدی را نرفته اید.

جوانی که شروع به کاری نکرده هیچ شغلی ندیده که بخواهد از داده های قبلی اش به نتیجه درستی برسد.

و یا کسی که تاکنون پولی را جایی سرمایه گذاری نکرده تجربه واضحی ندارد تا از روی آن قضاوت کند.

پس می شود حکایت آن بنده خدایی که گفت نخوردیم نون گندم اما دیدیم دست مردم.

پس تمام تصمیم گیری های اقتصادی ما در ابتدای امر مانند کسی که تاکنون هیچ سفری نرفته از روی حرف این و آن است.

سوال: این و آن ها که مشاورند در اقتصادشان موفق بوده اند؟

مشورت با ناهل

از مولا علی علیه السلام روایت است که به فرزند دلبندهشان امام مجتبی علیه السلام فرمودند:

از مشورت با جاهل بپرهیز چرا که خیرتان را می خواهد اما به سبب جهلش شر می رساند.

اقتصاد از دو حالت خارج نیست یا من باید شغلی و کاری داشته باشم تا پولم زیاد شود یا پولم را جایی سرمایه گذاری کنم تا زیادتر شود.

شغل های پیشنهادی مردم به یکدیگر چیست؟

کارگری، کارمندی، مغازه داری، مشاغل خدماتی و امثال اینها.

کدام یک از اینها صاحبان قبلی شان را ثروتمند کردند که شما را بعد از آنکه وارد شوید ثروتمند کنند؟

بازارهایی با سقف مالی بسیار اندک که با گسترش جمعیت روز به روز اشباع تر و درآمدهایش کمتر از قبل می گردد.

از اینرو بالای ۹۹ درصد شغل ها را که نگاه می کنید صاحبانشان روز به روز فقیرتر می شوند و حتی به مهار تورم هم نمی رسند. یعنی اگر با درآمدشان سال قبل فلان کیلو گوشت می توانستند بخرند حتما امسال کمتر می توانند بخرند.

حالت دوم می شود سرمایه گذاری که ما از آن به بازار مکارها و فریب دهندگان نام می بریم.

شما را به خدا سوگند یک بار دیگر بروید و کارتون پینوکیو را با دقت ببینید.

گربه نره و روباه مکار برای به دست آوردن پول اندک پینوکیو به او گفتند پولت را در زمین بکار تا درختی شود که پول بدهد.

همه ما این داستان را شنیدیم و کلی خندیدیم و پینوکیو را مسخره کردیم که ای احمق مگر با کاشتن پول بدون زحمت و تلاش پولی به دست می آید؟

و خدا رحمت کند نویسنده، تهیه کننده و کارگردان پینوکیو را. چقدر خواست تا مردم را به فریبکاری این دغلبازها آگاه کند.

و باز در ادامه دیدیم که گربه نره و روباه مکار برای فریب دادن پینوکیو شهری رویایی را برایش به تصویر کشیدند که از قضا همینگونه هم بود.

بازی های شگفت انگیز و وسایل سرگرم کننده که هوش را از سر هر کسی می برد چنان که گمان می کنی صاحبان این شهربازی خیرخواهترین مردم روی زمینند اما در انتها می بینی که پینوکیو خر می شود.

چقدر سازندگان این کارتون تلاش کردند تا به مردم بفهمانند ای مردم این کسانی که به شما وعده ثروتمند شدن بدون تلاش و زحمت می دهند و حتی شما را به لذت ها و تفریح ها می برند هدفی جز خر کردن تان ندارند.

اکثر مردم هم دیدند اما چقدر اندکند آنهایی که پند گرفتند. آیا مردم تجربه ای از بورس داشتند که در آن سرمایه گذاری کردند؟

خیر به هیچ وجه.

پس چه شد که گروه گروه مردم به بورس حمله ور شدند و پولشان را آنجا سرمایه گذاری کردند؟

آیا غیر از این بود که یک جو روانی ایجاد کردند و به گروهی از آنها پول های خوبی دادند به گونه ای که برای دیگران تعریف کنند تا همه به صورت دسته جمعی فریب بخورند و تمام سرمایه هایشان را آنجا بگذارند؟

و در همان ایام آراد برنندینگ داد می زد که ای مردم فریب نخورید این ها تکرار داستان پینوکیوست و جز اندکی نشنیدند. در ماجرای شرکت های هرمی هم دقیقا همین داستان تکرار شد و در ماجرای شرکت های کلاهبرداری پانزی هم همین بود. داستان رمز ارزها سبک جدیدی از همان بورس است. داستان طلا و سرمایه گذاری روی آن هم یک ترفند قدیمی از همین سبک است.

حال فهمیدید چرا مردم ما روز به روز فقیرتر می شوند؟ چون مقصدی که نشان داده می شود فریب و دروغ است.

تجارت کنید تا حقیر نشوید.

پس می بینیم که تمام مقصدهای اقتصادی ما در این کشور از دو حال خارج نیست.

۱. یا شغلیست که جز زحمت زیاد و پول کم چیزی در آن نیست.

۲. یا مسیر سرمایه گذاریست که همه فریب و دغلبازی است.

سوالی می ماند آیا پروردگار جهانیان جهان را بر اساس اینکه

مردم در فقر زندگی کنند آفریده است؟

کشورهای پیشرفته و سرمایه دار دنیا چه می کنند که فقیر

نیستند و روز به روز بر پولشان افزوده می شود؟

چرا ما در ایران به این حال و روز افتاده ایم؟

دلیل واضح است.

ما از راه پیامبرمان و توصیه امامان معصومان فاصله گرفته ایم

و دقیقا آن ها به آن عمل کرده اند.

نشنیده اید مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی به غرب رفت؟

در خاطراتش می نویسد آنجا مسلمان ندیدم اما اسلام دیدم و اینجا مسلمان می بینم و اسلام نمی بینم.

یکی از مصادیق این امر در مسیر کسب ثروت است.

شما را به هر چیزی که باور دارید یک بار فقط یک بار در اینترنت سرچ کنید که دین اسلام چقدر به تجارت سفارش کرده و از اجیری که همان کارمندی و کارگری است نهی نموده است.

سرچ کنید اسلام چقدر با این مسیرهای سرمایه گذاری که اکثرشان رباخواری و نزول است مخالفت می کند.

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمودند:

تجارت کنید تا خوار و حقیر نشوید.

تجارت کنید که عزت شما در بازار است.

تجارت کنید که دو سوم عقل در تجارت قرار داده شده است.

ترک تجارت کار شیطان است.

تجارت کنید تا خداوند شما را بی نیاز گرداند.

نه دهم رزق و روزی در تجارت است.

و از پیامبر خدا، امیرمومنان و تمام اهل بیت پیامبر روایت های بسیاری در تشویق مردم به تجارت ذکر گردیده که طالبان حقیقت بعد از خواندن این مقاله می توانند به راحتی آن ها را در اینترنت جستجو نموده و بخوانند.

موضوعی نیست که مخفی باشد بلکه به راحتی می توانید به منابع این سخنان دسترسی داشته باشید.

اگر وقت بگذارید حتی به روایت ها و فکت های تاریخی ارزشمندی می رسید که چقدر نیاکان ما در ایران تاجر بوده اند. جاده ابریشم بزرگترین جاده تجاری جهان بود که از شرق یعنی چین شروع می شد تا غرب یعنی اروپا ادامه داشت.

قسمت طلایی این جاده ایران بود و دیر گچین که در حوالی قم قرار دارد و امروز مخروبه ای بیش نیست بزرگترین کاروانسرای تجاری جاده ابریشم بوده است.

ما تجارت را که سنت ملی و مذهبی مان است فراموش کردیم که به این روز افتاده ایم.

مقایسه با کشورهای سرمایه دار

دانشگاه هاروارد که در کمبریج ایالت ماساچوست آمریکا قرار دارد تحقیقی را بر روی دانش آموزان نوجوان کشورهای مختلف

انجام داد و از آنها پرسید می خواهید چه کاره شوید؟

نتایج به دست آمده در مرکز مطالعات این دانشگاه موجود است

که در آمریکا از هر ۱۰۰ نفر ۱۸ نفر گفتند می خواهیم بیزنس من

یا بیزنس وومن شویم یعنی همان تاجر.

انگلستان از هر ۱۰۰ نفر ۱۲ نفر.

لوکزامبورگ از هر ۱۰۰ نفر ۴۳ نفر، ایرلند ۳۹ نفر، نروژ ۲۷ نفر،

سنگاپور ۲۷ نفر، ایسلند ۲۶ نفر، قطر ۲۰ نفر و ...

هر چقدر کشورها فقیرتر شدند این آمار کمتر شد به طوریکه در

هند از هر ۱۰۰۰ نفر ۶ نفر و در پاکستان هر ۱۰۰۰ نفر ۴ نفر و در

افغانستان هر ۱۰۰۰ نفر ۳ نفر می خواستند تاجر شوند.

این آمار در ایران به دلیل تحریم ها گرفته نشد.

شما این آمار را بگیرید.

از فرزندان خودتان و اقوامتان سوال کنید در آینده می خواهند چه شغلی داشته باشند؟

می بینید هر هزار نفر شاید یک نفر هم نگوید تاجر.

بچه های ما همه می خواهند خلبان، دکتر، مهندس، معلم، نجار، بنا و ... شوند.

پیامبر خدا زمانی که از معراج بازگشت اصحاب را جمع کرد و فرمود رازی را برایتان آشکار می کنم که تا قیامت فقیر نشوید. خداوند از گنجینه غیبش به من خبر داد که نه دهم روزی را در تجارت قرار داده است.

حال ما امت مسلمان گروه گروه و دسته دسته به هر شغلی رو آورده ایم جز تجارت.

حال آنکه پیامبرمان تاجر بوده و ام المومنین خدیجه سلام الله علیها تاجر بوده و ما از تجارت هیچ چیزی نشنیده ایم.

نمی‌گوییم همه تاجر شوند.

صحبت ما این نیست که همه مردم ایران تاجر شوند چون طبیعتاً جامعه به تمام شغل‌ها نیاز دارد.

صحبت ما اینست که اگر ۱۰ درصد مردم ایران تاجر بودند هیچ مشکل اقتصادی نداشتیم.

لوکزامبورگ و ایرلند که جز ثروتمندترین کشورهای جهان هستند بیش از ۷۰ درصد مردمشان در تجارت و مشاغل مرتبط به تجارت فعالیت دارند.

در حالیکه درصد تاجران ایرانی کمتر از یک دهم درصد است. ما اگر تعداد تاجرانمان صد برابر شود تازه می‌شود ده درصد جامعه و باز هم یک هفتم کشورهای ثروتمند جهان هستیم.

پس همتی نیاز است تا مردم به تجارت روی آورند و فقر را از این کشور بزدایند که در طول چند دهه اخیر همه راه‌ها را آزمودیم و جز فقر چیزی برایمان اضافه نکرد و تجارت تنها راه نجات است.